



حسین علیزاده، نوازنده و موسیقیدان معاصر:

برای رسیدن به اقتدار ملی و فرهنگی باید به ریشه‌ها برگردیم

□ محمود میرزاده

در امتداد جستجوهای خود تا مرز آنسوا رفته است و اگر نیک بنگریم خود را یافته است و چنین است که در آثارش از اعتبار تجربه‌هایی خبر می‌دهد که تمامی او را در بر گرفته‌اند. تجربه‌هایی برخون که می‌جوشند و می‌خروشند و روایتگر صادق و صمیمی احساسات و اندیشه‌های اویند؛ طبیعی و بی‌تصنع!

علیزاده بر آن است که باید قلمرو بی‌حصار نغمه‌ها را شناخت و در پی کشف عرصه‌های تازه‌تر بود. راست است که تا زمانی که آهنگسازان ما از تاقچه تنگ عاداتهای مألوف به در نیایند و به جای خرج کردن از کیسه گذشتگان و پیروی از سنت میراث خواری، خود چیزی عرضه نکنند، کاری ارزشمند و بدیع خلق نمی‌شود. استقلال لازمه‌ی رهایی است و رهایی، خود، نفس حرکت است!

علیزاده امکانات موسیقی ایران را می‌شناسد و می‌داند که میدان برای کارهای تازه تا چه حد فراخ و گسترده است.

او می‌کوشد روایت جدیدی از موسیقی کهن به دست دهد و حتی المقدور روایت خود را نیز بیان کند. از همین رو، زبان جدیدی را به کار گرفته است که الزاماً از کوچه باغهای آشنا و گذرگاههای مشخص نمی‌گذرد. علیزاده می‌کوشد تجربه‌های خود را از معبری تازه عبور دهد. گذرگاهی که الزاماً صاف و هموار نیستند؛ اما به هر حال، حکایت از راهی تازه و سلوکی نو دارند.

علیزاده از آن دست آهنگسازانی است که نمی‌خواهد [و البته نمی‌تواند] خود را از تأثیر مقتضیات و فرایندهای جهان امروز برکنار دارد و

«ترکمن» چنین کرد.
در «ترکمن» در فضایی و همگون، علیزاده به تک سواری در تب و تاب می‌ماند و شگفتا که این اثر، به تنهایی می‌تواند همه حرفهای پراکنده او را از آسمان و ریسمان در خود خلاصه کند. ترکمن، تصویری است کامل و هشدار دهنده از علیزاده، آن گونه که «بوده»، «هست» و «خواهد بود». ترکمن آن تومار سرنوشت می‌ماند. هم از آن رو که همه خاطره‌ها و یادبودها، انبوه امیدها و حرمانهای نسل ما را در خود نهفته دارد؛ تردیها و طغیانهای نسل ما؛ تلخکامیها و کامیابیها و زنجیره‌ای از تخیلات و اوهام توأمان مارا در تداومی بی‌گسست...

در «ترکمن» باشتاب از گذر حادثه‌ها می‌گذرد؛ بر اساسی یال افشان، به تاخت در منظر حضور ما، ره می‌گشاید. خواب و آرام ما را برمی‌آشوبد. در هاله‌ای از رمز و راز، شتابناک، از خالی معبری پیموده نشده، می‌گذرد تا پیام رهایی خود را در دور دست حادثه‌ها بر بلندترین فراز عاطفه بیاویزد.

نوزانده، گویی بر معبر زندگی ایستاده است و از آنجا سرنوشت عشق را در گذر از حادثه‌ها می‌نگرد.

مضربهایی برخون علیزاده در جان نسل ما طنینی دیگر دارد. راست است که نغمه‌های او نویدبخش بیداری است، نه خواب؛ در نغمه‌های او خروش خشم آهنگ زمانه بیداد را باز می‌یابیم. در جهانی از استثمارها در پس مضربهای برطنین این جوان پرشور فریاد نسل پر شر و شور و شیفته‌ما شنیدنی است: «من اعتراض دارم»

به سراغ علیزاده رفتیم. از دید یک مصاحبه‌گر او آدمی است دشوار؛ شتابان می‌آید، می‌نشیند؛ گویی پیشاپیش می‌داند چه حرفهایی رد و بدل خواهد شد. هیچ شک نمی‌کند که شاید این بار، وضع از قراری دیگر باشد. شاید کسانی آمده‌اند او را و هنر و تفکرش را چنانکه هست، بشناسند؛ بی‌دغدغه چیزی دیگر. در تمام طول دیدار به عمق عاطفی ارتباط کمتر اندیشید. شاید ما را به چشم یک بازاریاب می‌دید، و یا یک عنصر مطبوعاتی که گویی «آمده‌اند، چیزی سرهم کنند، بپرند» مدیر مؤسسه ماورهم ما را به همین چشم نگاه می‌کرد. علیزاده، آدمی است که همیشه یک گام جلوتر از خودش حرکت می‌کند. سایه‌اش را زیر پایش له می‌کند و می‌رود. پشت سرش را هم نگاه نمی‌کند... چرا! گاهی... فقط برای آنکه ببیند کجا بوده است؛ تند و بی‌وقفه و با صلابت حرف می‌زند؛ با زنگ مطبوعی در صدا. می‌داند چه باید بگوید و می‌گوید؛ سنجیده و با دانش. هوشیاری غربی دارد. به ما نگاه می‌کند، با لبخندی رندانه برب؛ با چشمایی از عسل!

با ما شرط می‌کند که توی حرفش ندویم. نمی‌دویم؛ فقط گاهی آهسته به رشته افکارش ناخنک می‌زنیم؛ فقط تا آنجا که ضرورت اقتضا می‌کند و بعد آهسته برمی‌گردیم سر جای اولمان او او سرشار از انرژی حیاتی، رشته سخن را به دست می‌گیرد. این، آن علیزاده‌ای نیست که ما می‌شناسیم؛ با همه جاذبه‌هایش در سخن گفتن، ترجیح می‌دهیم بیشتر، به صدای سازش گوش کنیم؛ شاید اگر رشته کلام را از دست بگذارد، بر توسن راهوار دیگری بنشیند آن گونه که در



چنین است که نمی‌تواند در بجه‌های ارتباط خود را با جهان امروز و همه‌نقش و نگارهای تازه آن ببندد و صرفاً در چارچوب سنتها دست و پا بزند. با این همه، علیزاده، آهنگسازی است که در مسیر تجربه‌های خود، همواره جانب اعتدال را رعایت کرده است. علیزاده از دورترین گذشته‌ها به آینده می‌نگرد و از بلندترین فرازهای حال، محوترین یاد و یادگارهای گذشته را نیز می‌بیند. به تعبیر دیگر او گرچه در شعاع موسیقی سنتی سیر می‌کند، اما از خود نیز پرتوی دارد و می‌خواهد مستقل باشد و امکانات و توانایی‌های خود را تحقق ببخشد.

احساس ویژه و منحصر به فرد آهنگساز، بیان ویژه‌ای را می‌طلبد که الزاماً فقط در چارچوب ردیف سنتی نمی‌گنجد و بنابراین، به قالبی نو و متناسب نیاز دارد.

تجربه‌های نخستین او به ما می‌گوید که چگونه با حاصل کارهای بعدی او روبرو شویم و با چه دیدی مناظر و مرایای سفرهای بعدی او را تماشا کنیم و درهم نتیند تجربه‌های او را ببینیم. دور نرویم! گفت و گو با علیزاده، علی‌رغم همه دشواریها، واقعاً ارزشش را داشت. با هم می‌خوانیم:

□ آقای علیزاده! ما کم و بیش در جریان فعالیت‌های هنری شما هستیم و تجربه‌های پر بار شما را در عرصه‌های مختلف موسیقی دنبال می‌کنیم. شور و بویایی شما را در جستجوهای شما می‌بینیم و از حاصل کنکاشهای بی‌وقفه شما به وجد می‌آییم. اما به نظر می‌رسد که تجربه‌های شما خط سیر مشخصی را دنبال نمی‌کند. نفس تجربه کردن را کیست که انکار کند؛ مشروط به آن که در نظامی هماهنگ و هدفمند سیر کند؛ این روزها این نگرانی ابراز می‌شود که مجموعه‌ای از تجربه‌های پراکنده، ممکن است به سرانجام مطلوب دست نیابد و به تشتت و پراکندگی بینجامد...

■ آنچه شما تجربه می‌خوانید، من ترجیحاً «جستجو» می‌نامم. در این جستجوهاست که امید یافتن چیزهای تازه وجود دارد. طبیعی است که برای پرهیز از تقلید و تکرار، باید به ذهن آزادی عمل داد. یعنی عرصه را باید فراختر گرفت. من در زمینه‌های مختلف، دست به تجربه زده‌ام. اما همه این تجربه‌ها با یکدیگر به نوعی، قرابت و پیوند دارد. منظوم این است که همه آنها در جهت هدف معینی قرار دارند و علی‌رغم پراکندگی صوری، از انسجام برخوردارند. می‌توان گفت نخی پنهان آنها را به هم پیوند می‌دهد.

ما شرایط پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته‌ایم. هر یک از وقایع سالهای اخیر، به تنهایی می‌تواند ذهن ما را عمیقاً به خود مشغول کند. هر اثری در پاسخ به اوضاع زمانی و مکانی خاصی ساخته می‌شود و به تعبیری، واکنش حسّی و عاطفی من در قبال آن چیزی است که در درون و برون من می‌گذرد. می‌توانم بگویم تجربه‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته‌ام و گمان

می‌کنم جستجوهای خود را کم و بیش به سرانجامی دلخواه رسانده‌ام؛ اگرچه خوب می‌دانم که جستجو را پایانی نیست.

□ شما به زمینه‌های مختلف پرداخته‌اید. به طوری که می‌توان آثار شما را به سه دسته تقسیم کرد: نخست آثاری که در قلمرو موسیقی سنتی و ردیف نوازی صورت گرفته؛ دوم کارهایی که با الهام از موسیقی سنتی ساخته شده و روایت جدیدی است از موسیقی سنتی و سوم کارهای ارکسترال. از جهتی می‌توان گفت که شما در بند هیچ تجربه‌ای نمانده‌اید و کوشیده‌اید عناصر بویایی درون هر تجربه را به تجربه‌های بعدی پیوند بزنید و از مصالح آن برای ساختن کارهای بعدی استفاده کنید. همه این کوششها به جای خود مثبت و سازنده است و جای چند و چون چندانی (۱) باقی نمی‌گذارد. اما وقتی به تجربه‌های اخیر شما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که با شتاب از قلمرو اصلی کار خود، یعنی زمینه‌های سنتی و ملی دور می‌شوید و چنین است که انتشار برخی آثار شما در برخی محافل، این نگرانی را برانگیخته است که گویا به راهی می‌روید که در هر حال، در چشم‌انداز موسیقی سنتی و ملی ایران نیست.

■ این نگرانی بی‌بوده است. کسانی که با پیشینه تحصیلی و آموزشی و سیر تجربه‌های من آشنایی دارند، می‌دانند که بخشی از مهمترین تجربه‌های من به قلمرو موسیقی سنتی و ردیف نوازی و بداهه پردازی اختصاص دارد و پیوندهای عمیق من با موسیقی سنتی انکارناشدنی است. از سویی، من اساساً به موسیقی بی‌هویت و بی‌ریشه اعتقادی ندارم. □ این نگرانی یارویکرد شما به تکنیکهای

چند صدایی (پلی فونیک) و بهره‌گیری از سازهای غربی آغاز شد... از «نینوا»؛

■ در نینوا اگرچه از سازها و تکنیکهای جهانی استفاده شده، اما محتوای آن، عمیقاً ملی و ایرانی است. آنچه مهم است محتوا و جوهر حسّی اثر است. این که تا چه حد می‌تواند با جامعه رابطه برقرار کند. نوع ساز و تکنیک را من در حکم وسیله می‌دانم؛ در این مورد خاص، مهم «هدف» است!

□ «نینوا» تجربه‌ای موفق بود و توانست با مجموعه ذوق و پسند ملی و حتی مذهبی ما رابطه برقرار کند. بویژه آن که در این اثر، نی با همه ابعاد و امکانات تکنیکی و احساسی خود حضور دارد. از سویی شنیده‌ایم که این اثر به عنوان یک اثر شاخص ملی، مورد توجه بسیاری از صاحب نظران خارجی قرار گرفته است... اما «عصیان»؛ با این شتاب به کجا می‌روید؟ آیا چنانکه از نامش بر می‌آید (عنوان سمبلیک آن)، بیانگر آغاز مرحله جدیدی در خط سیر کارهای شما نیست؟

■ نه. «عصیان» یک تجربه ویژه است و به حکم ضرورت خاصی در مقطع معینی ساخته شده است. زمانی که در خارج از کشور بودم، این ضرورت پیش آمد و قرار شد من و چند تن از آهنگسازان دیگری که به این شیوه آهنگسازی توجه نشان می‌دهند، قطعاتی در این فرم و قالب بسازیم؛ من هم این قطعه را ساختم. «عصیان» تجربه‌ای در امتداد تجربه‌های هماهنگ من نیست. کاری است در پاسخ به ضرورتی و تجربه‌ای است که در خود تمام شده...

□ برای کسانی که با کنجکاوی و اشتیاق، تجربه‌های شما را دنبال می‌کنند، بویایی شما قابل درک است. ما در این گفت و شنود، در مقام ارزیابی کارهای شما نیستیم. طبیعت

گفت و گو نیز چنین اقتضایی ندارد. تنها به عنوان ایجاد انگیزه‌ای برای ادامه گفت و گو می‌توان گفت یکی از مشخصه‌های آثار شما فرا رفتن از قالبهای مألوف و متداول است؛ به طوری که گامهای بعدی شما قابل پیش بینی نیست...

■ مهم آن است که در بند تکرار گرفتار نشویم. انسان باید بتواند ظرفیتهای وجودی خود را گسترش بدهد و به توانایی‌های خود تحقق ببخشد. اگر چیزی «بالقوه» وجود دارد، باید «بالفعل» شود. من به هیچ کس تعهد نداده‌ام که تکرارگر تجربه‌های گذشته باشم. هرگز خود را به قلمرو خاصی محدود نکرده‌ام. کوشیده‌ام در جریان عمده ترین تجربه‌های زمان خود باشم. هیچ چیز خلق الساعه ساخته نمی‌شود. در موسیقی ما هیچ چیز خود به خود اتفاق نمی‌افتد. آهنگسازی که می‌خواهد کاری ارزشمند به وجود آورد، باید چکیده تجربه‌های گذشته را در خود داشته باشد.

□ به تعبیری از آنجا آغاز کند که دیگران به پایان رسانده‌اند...
■ دقیقاً... و این دشوار است. باید هشیارانه در متن تجربه‌های دوران خود حضور پیدا کنی و از همه مهمتر، باید آنها را درونی کرده باشی. یعنی جوهر و عنصر اصلی آنها را جذب جان خود کرده باشی. در غیر این صورت، نمی‌توان حرف تازه‌ای زد.
□ به تجربه‌های مشخص شما بپردازیم. فکر می‌کنید تا چه حد در این جهت موفق بوده‌اید؟

■ داوری درباره کارهایم برعهده من نیست. وظیفه من هم نیست... اما فکر می‌کنم در هر اثری باید چیزی نو، چیزی مرتبط با زمان حال و اوضاع و شرایط وجود داشته باشد. این بویایی در هر اثری که عمیقاً با زندگی مردم در ارتباط باشد، وجود دارد. اگر موسیقی ایرانی عمیقاً و به طور گسترده با مردم و زندگی آنها ارتباط دارد، یعنی از ظرفیت تطبیق با زمان برخوردار است. می‌بینید که موسیقی ما علی‌رغم تحریم چند صد ساله، همچنان باقی مانده است. بقای هیچ پدیده‌ای بی علت نیست. از خود ببرسیم چطور تحریم موسیقی با سرشت نافذ آن سر سازگاری دارد؟ واقعاً موسیقی همیشه یکی از مهمترین موضوعات فرهنگی جامعه ما بوده و خواهد بود و این توجه و اقبال فزاینده، از بروز تحولی فراگیر در آن نشان دارد. به رغم همه موانع، تضادها و تناقضها، موسیقی همچنان مطرحترین مقوله هنری و فرهنگی است.

□ تضادها و تناقضها؟

■ شاید در هیچ جامعه‌ای در مورد یک مقوله هنری این قدر تضاد و اختلاف نظر وجود نداشته باشد که یکی زندگیش را روی موسیقی و عشق به آن می‌گذارد و دیگری چنان با آن در ستیز است که حاضر نیست به ساز نگاه کند. شما در کمتر جامعه‌ای با این مسأله روبرو می‌شوید که یک موسیقیدان، در مقطعی از زندگی خود، ناگهان دستخوش تردید شود. ساز خود را بشکند و توبه کند. یکی از تلخ‌ترین خاطرات من، به ملاقات موسیقیدان عالیقدری مربوط می‌شود که دیگر دست به ساز نمی‌برد. او در هاله‌ای از اندوه به من گفت که توبه کرده است.

□ شاید در همین افراطها و تفریطها نیز

بتوان جلوه‌هایی از «نغوذ خاص» موسیقی را دید.

موسیقی ما تحریمی تاریخی داشته است. هنوز هم در مورد موسیقی، سکوتی برابهام وجود دارد. و علی‌رغم رفع موانع شرعی و فتاوی مشخص حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری هنوز هیچ برنامه جدی و سنجیده‌ای در زمینه موسیقی وجود ندارد. انگار نه انگار که موسیقی نیز یکی از هنرهاست...

■ ظاهراً اشاره شما به سیاستهای دولت در زمینه موسیقی است. به نظر می‌رسد که مسئولان، بسیار با احتیاط عمل می‌کنند و این در حالی است که مردم ما به عنوان یکی از فرهیخته‌ترین مردم معتقد و با فرهنگ جهان شروع کرده‌اند به بازیافت ارزشهای فرهنگی خود و سیاستهای هنری و فرهنگی موجود، به هیچ وجه پاسخگویی نیازهای عمیق آنها نیست. متأسفانه نحوه نگاه کردن مسئولان به موسیقی کشورمان نشانگر عدم شناخت صحیح آنها از مقتضیات و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی است. به موسیقی به عنوان یک وسیله سرگرمی یا وسیله‌ای برای پر کردن کمبود برنامه‌های رادیو و تلویزیون نگریسته می‌شود. هنوز که هنوز است، جای بحث و بررسی در زمینه موسیقی خالی است. یک قطعه موسیقی، همراه با اسلاید یا فیلم مربوط به طبیعت و آب روان و پرواز پرنده همه آن چیزی است که تحت عنوان هنر موسیقی، - صنف نظر از جنبه‌های علمی و کاربردهای فرهنگی آن - بخش می‌شود. هیچ برنامه‌ای برای آموزش و تفسیر موسیقی وجود ندارد. موسیقی یک هنر فراگیر مردمی است و با زندگی، روح و عاطفه مردم آمیخته است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در جامعه ما موسیقی بالاتکلیف‌ترین مقوله هنری است و عجیب است که علیرغم اهمیت ویژه آن، هیچ بحث جدی و راهگشایی درباره موسیقی وجود ندارد. تقریباً درباره تمام مسائل و مقولات

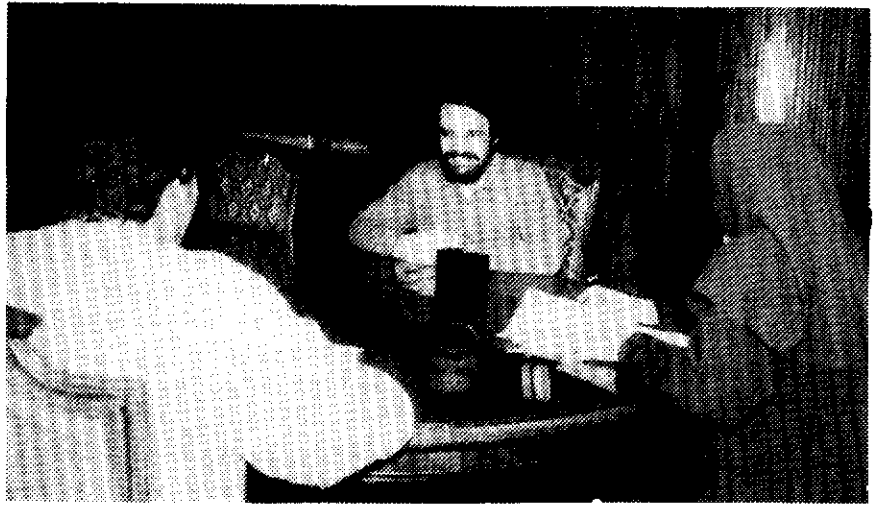
□ بخشی از مهمترین تجربه‌های من به قلمرو موسیقی سنتی و ردیف‌نوازی و بداهه‌پردازی اختصاص دارد و پیوندهای عمیق من با موسیقی سنتی انگار ناشدنی است؛ از سویی، من اساساً به موسیقی بی‌هویت و بی‌ریشه اعتقادی ندارم.
□ من به هیچ کس تعهد نداده‌ام که تکرارگر تجربه‌های گذشته باشم؛ هرگز خود را به قلمرو خاصی محدود نکرده‌ام و کوشیده‌ام در جریان عمده‌ترین تجربه‌های زمان خود باشم.

□ در موسیقی ما هیچ چیز خود به خود اتفاق نمی‌افتد؛ آهنگسازی که می‌خواهد کاری ارزشمند به وجود آورد، باید چکیده تجربه‌های گذشته را در خود داشته باشد.

□ موسیقی ایرانی عمیقاً و به طور گسترده با مردم و زندگی آنها ارتباط دارد. یعنی از ظرفیت تطبیق با زمان برخوردار است؛ می‌بینید که موسیقی ما علی‌رغم تحریم چند صدساله، همچنان باقی مانده است.

فرهنگی و هنری سخن می‌رود. اما نوبت به موسیقی که می‌رسد، معمولاً از پرداختن به آن طفره می‌روند. به جای یافتن زمینه‌های صحیح و سنجیده، پای ذوق و سلیقه شخصی به میان می‌آید. هنوز نقد و تحلیلهای موسیقی در مرحله ابتدایی است. توصیفات که از موسیقی می‌شود، بیشتر کلیشه‌ای و غیر دقیق است. وقتی حتی از اهل موسیقی می‌پرسید که این قطعه چطور بود، پاسخهایی که می‌شنوید چنان ابتدایی است که حیرت می‌کنید. اگر نمونه بخواهید، اکثر اظهارنظرها حول این عبارات دور می‌زند که مثلاً: قطعه‌ای که شنیدیم «حال ندارد»! یا «صدای فلان خواننده بی نمک است». اینها و عباراتی نظیر این، مجموعه الفاظ و عباراتی است که برای توصیف یک قطعه موسیقی می‌شنوید. هنوز زبان رسا و دقیقی برای توصیف و ارزیابی موسیقی ایرانی وجود ندارد و چنین است که، حتی آقای مجید کیانی که سالهاست در زمینه موسیقی سنتی تحقیق می‌کنند، در توصیف شیوه‌های نوازندگی، عباراتی نظیر «شیرین نوازی» و نظائر آن را به کار می‌برند که به هر حال، غیر تخصصی و غیر علمی او به یک تعبیر دیگر: «حسی» است، چون براین اساس، اگر کسی شیرین نواز نباشد، تلخ نواز است. نام «مرکز سرود و آهنگهای انقلابی» هم از جمله عناوینی است که جای تأمل بسیار دارد. مگر کلمه موسیقی چه اشکالی دارد که به جای آن سرود و آهنگهای انقلابی را به کار ببریم؟ چگونه می‌توان سرود را که یکی از فرمهای ساده موسیقی است، به موسیقی با بار معنایی ویژه‌اش اطلاق کنیم؟ مثل این است که به جای واحد «شعر» بگوئیم «واحد دو بیته»! واقعاً جا دارد که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار وظائف سنگین فرهنگی و هنری است، به این موضوعات رسیدگی کند. با مقوله هنر و فرهنگ نباید سطحی برخورد کرد. مردم را دست کم نگیریم و در کشوری که مهد هنر و فرهنگ و اندیشه است، از کاربرد صحیح و صحیح کلمات [آن هم در مواردی که منع شرعی و قانونی ندارد] واهمه نداشته باشیم. مگر موسیقی همان کلمه‌ای نیست که متفکران اسلامی قرن‌ها درباره آن به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند. آیا می‌توانیم بگوئیم که فارابی، ابن سینا و صفی‌الدین ارموی و حافظ مراغه‌ای و عطار و مولوی و دیگران در مورد کاربرد این لفظ مرتکب خطا شده‌اند؟! دیگر واقعاً بعضی سیاستها توجیه‌پذیر نیست... واقعاً باید پرسید بعضی سخت‌گیرها [مانند حساسیت شدید در مورد شکل ساز، و نه صدای آن] برای چیست و در شرایطی که هیچ گونه منع شرعی برای موسیقی غیر مطرب و با ارزش و اصیل وجود ندارد، چه هدفی را دنبال می‌کند. در دورانی که مردم به وسیله ارتباطات جهانی به یکدیگر نزدیک شده‌اند و همه چیز با شتاب عظیمی دستخوش تحولی عظیم شده است، چگونه می‌توان به چنین تمهیدات ساده دلانه‌ای دل خوش داشت و با مقتضیات زمانه هماهنگ شد؟ ما نیازمند بازنگری و ارزیابی ارزشهای واقعی خود هستیم. باید بدانیم کجا ایستاده‌ایم و که هستیم و در رویارویی و مواجهه با فرهنگها از چه قابلیتها و توانایی‌هایی برخورداریم.

□ در طول این گفت و شنود و دیدارهایی که برای تدارک و تنظیم این مصاحبه صورت



□ به نظر می‌رسد که مسئولان، بسیار با احتیاط عمل می‌کنند و این درحالی است که مردم ما به عنوان یکی از فرهیخته‌ترین مردم معتقد و با فرهنگ جهان شروع کرده‌اند به بازیافت ارزشهای فرهنگی خود و سیاستهای هنری و فرهنگی موجود به هیچ وجه پاسخگویی نیازهای آنها نیست.

□ شما اگر از بزرگترین نوازندگان ساکسیفون، یا کسانی که موسیقی ملل جهان را می‌شناسند بپرسید: «کسایی کیست؟» او را به خوبی می‌شناسند و این درحالی است که شاید بعضی از مردم ما درباره او چیزی ندانند و اساساً با شیوه کار و قابلیت‌های هنری او آشنایی نداشته باشند.

دنبال صفحه مورد نظر می‌گشتم، توجهم به فرد دیگری جلب شد که صفحه‌ای از آثار کسایی در دست داشت و معلوم شد در زمینه جاز و سازهای بادی تخصص دارد. با هیجان غریبی درباره ارزش کار استاد کسایی سخن می‌گفت و البته نمی‌دانست که من ایرانی هستم و کم و بیش چیزهایی درباره استاد و نقش و نشان او به گوشم رسیده است!

□ آقای عزیز، شما مدام بر این نکته تاکید می‌کنید، که هنر موسیقی را نباید با قالب‌های از پیش تعیین شده و یک بدهی سنجید. بدین ترتیب، آیا در پی یافتن ملاک‌های جامع‌تر و فراگیرتری هستید؟

■ من به «موسیقی برتر» اعتقاد ندارم. به نظر من موسیقی انواعی دارد و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. همه موسیقی‌های خوب دنیا جایگاه ویژه خود را دارند. شما نمی‌توانید بگویید موسیقی یا شعر مردم فلان ناحیه بد یا خوب است. همچنان که نمی‌توان گفت مردم فلان منطقه احساس ندارند. ما نمی‌توانیم بگوئیم گلهای یاس بعضی مناطق دنیا زشت است. اگر گل را سمبل نوعی زیبایی بگیریم، در هر شرایط آن را زیبا می‌بایم؛ همین طور تراوشهای اصیل و با ارزش احساسی و هنری انسانها را نمی‌توان زشت دانست.

□ متأسفانه، نداشتن معیاری جامع برای ارزشیابی، باعث شده که در بسیاری از زمینه‌های هنری و فرهنگی و زیبایی شناختی - خواسته یا ناخواسته - به معیارهای غربی متوسل شویم.

■ بله و تا زمانی که به تدوین اصول و قواعد هنری و فرهنگی خود نپردازیم احتمالاً در هر کاری به تأیید بیگانگان چشم خواهیم دوخت و مثلاً اگر گوته شعر حافظ را نستاید، یاقینت جلال شعر خیام را در مقیاس جهانی معرفی نکند، گویی بعضی از ما، قدر و بهای آن را درک نمی‌کنیم. من یکی حقارت فرهنگی را تاب نمی‌آورم، اما در عین حال، تعصب و خودمحموری را هم مردود می‌شمارم.

□ می‌بینم که مدام به زمینه‌های فرهنگی و ارزشهای ملی برمی‌گردید. انگار کفه گفت و گوی ما بیشتر در این مقولات سنگینی می‌کند. به نظر می‌رسد که جای چنین بحثی

موسیقی جاز مورد توجه آهنگسازان در سطح جهان قرار دارد، اگر شما بگویید فلانی استاد بداهه نوازی در موسیقی جاز است، بسیاری از روشنفکران یا هنرمندان ما ممکن است فکر کنند ارزش و قدر او بیشتر از «شاه میرزا» سُرنا نواز برجسته لرستان یا استاد «بسم الله خان» است.

□ شاه میرزا؟ شما او را بداهه نوازی در ردیف نوازندگان برجسته جهان قلمداد می‌کنید؟ معیار شما کدام است؟

■ از نظر تسلط بر «سازش»، یکی از نوازندگان برجسته است. او قادر است تمام ذهنیات خود را به طرز بی‌عیب و نقص روی این ساز پیاده کند. البته اگر دنبال معیارهای انجمنی می‌گردید، باید بگویم برای شناخت توانمندیهای شاه میرزا، دنبال «معیارهای غربی» نگردید. ممکن است سالها قدر او شناخته نشود. اما من با همه مسئولین می‌گویم که او با برجسته‌ترین نوازندگان و تکنوازان جاز در غرب برابری می‌کند. ما در تاریخ موسیقی خود، چهره‌های شاخص و توانایی داشته و داریم. متأسفانه، خودباختگی ملل مشرق در برابر غرب، باعث شده است که ارزشهای خودمان را از دریچه چشم غربیها ببینیم و با معیارهای زیبایی شناسی غربی به مظاهر هنری خودمان نگاه کنیم. شما ببینید، «نصرت فتحعلی خان» خواننده پاکستانی را در همه دنیا می‌شناسند. از سوی دیگر، ما «شجریان» را داریم که نه تنها خواننده‌ای است در مقیاس ملی، بلکه خواننده‌ای در سطح جهانی است.

در زمینه تکنوازی براساس بداهه نوازی ما چهره‌های برجسته‌ای چون استاد کسایی داریم که در سطح جهان از اعتباری خاص برخوردار است. شما اگر از بزرگترین نوازندگان ساکسیفون، یا کسانی که موسیقی ملل جهان را می‌شناسند بپرسید، کسایی کیست؟ او را به خوبی می‌شناسند و این درحالی است که شاید بعضی از مردم ما درباره او چیزی ندانند و اساساً با شیوه کار او و قابلیت‌های هنری آشنایی نداشته باشند. شاید اگر او به جای «نی»، ساکسیفون می‌زد، خیلی از خودباختگان برای آنکه خودی نشان دهند، وانمود می‌کردند که او را می‌شناسند! حال آنکه به نظر من، او با بزرگترین تکنوازان [سولیست‌های] دنیا برابری است. در سفری که به پاریس داشتم، روزی برای خرید به یک صفحه فروشی رفته بودم. همین طور که

گرفت. شما مدام بر یک نکته تاکید کرده‌اید: «هویت فرهنگی». با توجه به اهمیت موضوع، برای آنکه پرتو تازه‌ای به این مبحث افکنده شود، چطور است از دیدگاه‌های شما در این زمینه آگاه شویم...

■ فرهنگ مقله‌ای است که به تمامی جهان تعلق می‌گیرد. فرهنگ، دستاورد همت و تلاش مردم هر نقطه از جهان در طول تاریخشان است. به نظر من، یک فرد متولد شده در غرب که فرهیخته باشد و روح و جوهر فرهنگ را درک کرده باشد نسبت به فرهنگ غنی و عظیم ما احساس بیگانگی نخواهد کرد. چون ریشه‌های اساسی فرهنگ بشری از یک منشأ آب می‌خورد. امروزه، موسیقیدانان و آهنگسازان بزرگ چشم به تمام دنیا و دردها و مسائل مشترک انسانی دارند و به هیچ وجه خود را در قالب‌های بسته محدود نمی‌کنند. موسیقی به عنوان هنری که از ذهن انسان هنرمند تراوش می‌کند، به همه مردم جهان تعلق دارد و مهم نیست که از کجا برخاسته باشد. متأسفانه تقسیم بندی موسیقی به علمی و غیر علمی این توهم را برانگیخته که موسیقی ملل مشرق و از جمله موسیقی سنتی ایران، «غیر علمی» است. در حالی که هر موسیقی، اصول و قواعد ویژه خود را دارد و اطلاق موسیقی علمی و غیر علمی از بیخ و بن نامربوط است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید «بسم الله خان» هنرمند برجسته‌ای نیست، چون از قواعد موسیقی غربی استفاده نمی‌کند. در قرن ما، در گوشه و کنار جهان، هنرمندان برجسته‌ای در قالبها و فرم‌های مختلف به فعالیت مشغولند. نمی‌خواهم بگویم که همه آنها ارزش یکسان دارند؛ اصلاً سألهم بر سر یکسان بودن و برتری این یا آن هنرمند نیست. ما در شرق، موسیقیدانان بزرگی داریم که چه در قالب تکنوازی و چه در قالب آهنگسازی فعالیت‌های درخشانی دارند. می‌دانید که یکی از ارکان اصلی موسیقی شرق «بداهه نوازی» است. شاید بسیاری از مردم ندانند که در شرق ارزش یک نوازنده برجسته یا بداهه نواز برابر با یک آهنگساز برجسته در غرب است. وقتی می‌گوئیم فلان کس استاد بداهه نوازی است یعنی تمام خصلتهای یک موسیقیدان را داراست. البته در نظر تمامی کسانی که در اثر حقارت فرهنگی عادت کرده‌اند که به هنرمندان خلاق خودی کم بها دهند، این حرف پذیرفتنی نیست. در حال حاضر، چون

خالی است و پرداختن به موسیقی و موضوعات مربوط به آن، بدون توجه به این موضوعات بنیادی، گذر در ظلمات است.

■ فرهنگ غرب، مقوله‌ای است که باید آن را شناخت، نه باید شیفته آن شد و در برابر آن احساس حقارت کرد و نه بدون شناخت صحیح با آن در ستیز قرار گرفت. کسانی که این همه از غرب داد سخن می‌دهند، دچار خودباختگی هستند. فرهنگ غرب یکپارچه نیست. در واقع آمیزه‌ای است از جنبه‌های مثبت و منفی، سازنده و مخرب. فرهنگ غرب از سویی منادی علم و هنر و فلسفه و تکنولوژی و دموکراسی است و از سویی نمایانگر فرهنگ نهاجم و تجاوز و فساد و الحاد است. آیا نمی‌توان این دو جنبه را از یکدیگر جدا کرد؟ به نظر بنده هر کجا که با اندیشه و منطق پیش می‌آید، می‌توان بی‌هیچ خودباختگی و هوشیارانه به تبادل نظر پرداخت. ما با ابعاد مثبت فرهنگ غرب مانند نظم و کار جدی و امثال آن که مسأله‌ای نداریم. آنچه ما را به روبرویی با غرب می‌کشاند، چهره کزیه سوداگری، سلطه طلبی و تجاوز و نهاجم است. برای پرهیز از این دام، ما راهی جز بازگشت به «خود» و شناخت ارزشهای ملی و فرهنگی و در نهایت، رسیدن به «اقتدار فرهنگی خویش» نداریم. اقتدار ملی و فرهنگی، چهره دیگر خودباوری است و ریشه‌های خودباوری، از سرچشمه‌های شناخت و آگاهی عمیق آب می‌خورد. باید بررسییم که ما که هستیم؟ و پیداست که باید به ریشه‌ها برگردیم.

هستی ما در هویت ما متجلی است. البته این بدان معنا نیست که اسیر خامی و تعصب شویم و چشم بسته هر آنچه را که از ما نیست، بیگانه تلقی کنیم. اگر تجربه‌های جهانی بتواند در خدمت فرهنگ و باورهای ما باشد، چرا هوشیارانه از آن استفاده نکنیم؟ ما در دورانی زندگی می‌کنیم که داد و ستد فرهنگی با شدت بیشتری رواج یافته است. فرهنگ بشری و موسیقی که بخشی از این مجموعه است، هرگز از داد و ستد و تاثیر و تاثیر بی‌نیاز و برکنار نبوده است و البته اگر قرار است چیزی بگیریم باید قادر باشیم چیزی نیز عرضه کنیم. از سوی دیگر باید بدانیم به چه مباهات می‌کنیم. مبدا یکسونگری و خامی و توهم بردیدگاههای ما حاکم شده باشد. اگر معیاری برای ارزشیابی نداشته باشیم، بی‌گمان در دام افراط و تفریط گرفتار خواهیم شد. پذیرش بی‌چون و چرای هر چیز در موسیقی، ولو سنتهای ملی، مترادف سنت‌گرایی افراطی است. سنت «نقد و بررسی» را باید به همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی خود تعمیم دهیم. نیاز به تجدیدنظر و خانه‌تکانی داریم هنر و فرهنگ نه در انحصار ماست و نه در ید اختیار دیگران و همان‌گونه که دانش و تکنولوژی می‌تواند در خدمت رفاه و آسایش انسان معاصر - در هر کجا - قرار بگیرد، عناصر اصیل و انسانی هنر و فرهنگ نیز می‌تواند به رشد و تعالی انسانها کمک کند. غرب تنها یک رو ندارد. در کنار سلطه‌گری و تجاوزطلبی و تجمل‌پرستی و فساد، اندیشه و تجربه درست هم هست. ما که با دانش و علم غرب ستیزی نداریم. گرچه در بسیاری موارد با نمودهای فرهنگی و اعتقادی آن اختلاف نظر داریم.

□ به موضوع اصلی بازگردیم: به موسیقی سنتی و دیدگاههای شما در این زمینه.

■ چرا باید موسیقی ایرانی را محدود به موسیقی سنتی کنیم؟ موسیقی ایرانی یا موسیقی ملی طیف وسیعتری را در برمی‌گیرد که موسیقی سنتی یکی از بخشهای بنیادی آن است. اصطلاح موسیقی سنتی خودش سوغات غرب است و معادل «ترادیسون» یا «تردیشنال» فرنگی است. ما درست تقسیم‌بندی غربیها را از موسیقی پذیرفتیم. بی‌آنکه بررسییم این «موسیقی سنتی»، سنت کجاست و کدام بخش از قلمرو جغرافیایی ایران را در برمی‌گیرد. هنوز توافق نظری در مورد موسیقی سنتی و ملی وجود ندارد. نقاط اشتراك و نقاط اختلاف این دو کدام است. واقعاً موسیقی سنتی ما که معمولاً به موسیقی ردیف اطلاق می‌شود، گویای موسیقی کدام نواحی با کدام پیشینه تاریخی و جغرافیایی است؟ آیا سنتهای موسیقی نواحی دیگر در آن وجود ندارد؟ در بررسی نامها و عناوین گوشه‌ها گاه به اسامی خاصی برمی‌خوریم که معلوم است از موسیقی نواحی دیگر در موسیقی ایران رسوخ کرده است.

□ آیا به نظر شما موسیقی سنتی ظرفیت تحول دارد؟

■ ردیف موسیقی، به عنوان يك میراث فرهنگی می‌تواند پشتوانه محتوای ذهنی ما را تشکیل بدهد، اما در آن نمی‌توانیم تحول ایجاد کنیم. به جای آن می‌توانیم و باید چیزی تازه متولد کنیم. در این چیز جدید، تحول می‌تواند مفهوم داشته باشد. چون در آن، عناصری از گذشته و حال و آینده وجود دارد قرار نیست، در مجموعه سنتهای موسیقی خود تغییری بدهیم؛ و مثلاً به جای درآمد ماهور، گوشه شکسته را

□ تازمانی که به تدوین اصول و قواعد هنری و فرهنگی خود نپردازیم، احتمالاً در هر کاری به تأیید بیگانگان چشم خواهیم دوخت و مثلاً اگر گوشه شعر حافظ را نستاند، یا فیثز جلالد شعر خیام را در مقیاس جهانی معرفی نکنند گویی بعضی از ما قدر و بهای آن را درک نمی‌کنیم.

□ فرهنگ غرب مقوله‌ای است که باید آن را شناخت، نه باید شیفته آن شد و در برابر آن احساس حقارت کرد و نه بدون شناخت صحیح با آن در ستیز قرار گرفت.

□ اقتدار ملی و فرهنگی، چهره دیگر خودباوری است و ریشه‌های خودباوری، از سرچشمه‌های شناخت و آگاهی عمیق آب می‌خورد؛ باید بررسییم که ما که هستیم؟ و پیداست که باید به ریشه‌ها برگردیم.

□ اصطلاح «موسیقی سنتی» خودش سوغات غرب است و معادل «ترادیسون» یا «ترادیشنال» فرنگی است؛ ما درست تقسیم‌بندی غربیها را از موسیقی پذیرفتیم، بی‌آن که بررسییم این «موسیقی سنتی» سنت کجاست و کدام بخش از قلمرو جغرافیایی ایران را در برمی‌گیرد.

بزنیم. چنین تمهیداتی ما را به سمت تحول سوق نخواهد داد.

البته هیچ پدیده‌ای در جهان نیست که تحول نپذیرد. موسیقی سنتی هم از این قاعده مستثنی نیست و همپای زمانه و شرایط، تحول پذیرفته و به سمت کمال حرکت کرده است. اما این تحول تدریجی است و در طول زمان به کندی صورت می‌گیرد.

□ ظاهراً همه حرف بر سر آن است که این تحول شتاب بگیرد و چنانکه از مفهوم آن برمی‌آید، دفعتاً و ناگهانی صورت پذیرد. مثل تحول در شعر که با نیما آغاز شد...

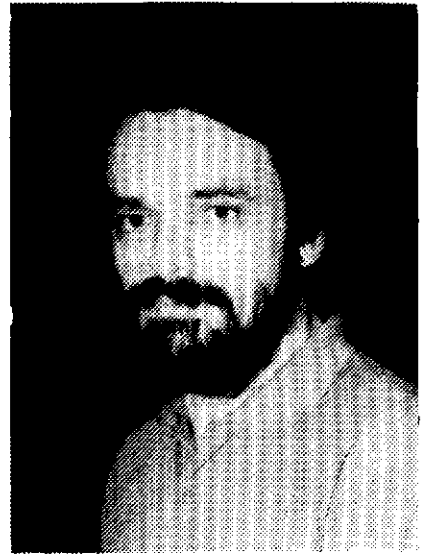
■ چنین تحولی در چشم‌انداز من نیست. وقتی می‌گوییم «موسیقی سنتی»، تأکید ما روی سنت است و سنت در طول زمان و به تدریج شکل می‌گیرد؛ یعنی قانونمندی خود را دارد. موسیقی سنتی در طول قرن‌ها شکل گرفته و به صورت رودخانه عظیمی در جریان است. در طول مسیر، چشمه‌ها و جویبارهایی به آن وارد می‌شود، بعضی از آنها ممکن است به جریان عظیم رودخانه بپیوندند و به صورت بخشی از آن درآید، اما بقیه در طول زمان محو می‌شوند. اگر جریانی بتواند از نظر کمی و کیفی بر مجموعه موسیقی سنتی یعنی ردیف موسیقی اضافه کند، باقی می‌ماند.

□ به این ترتیب، سنتها، مکانیسم و قانونمندیهای خود را دارند؟

■ بله. در طول تاریخ آگاهیها و تجربه‌های فراوانی به وجود می‌آیند؛ اما تنها بخشی از آن به گردونه سنتها راه می‌یابد. هیچ کس در زمان حال نمی‌داند که کدام يك از تجربه‌ها و کنکاشهای امروز به صورت «سنت» باقی خواهد ماند. «سنت» حاصل انتخابهای بسیار دقیق است. این انتخابها از صافی زمان می‌گذرند و آزمون دشواری را از سر می‌گذرانند. ظاهراً فقط ذوق و پستند و باورهای مردم است که حرف آخر را می‌زند و چیزی را به مجموعه سنتها می‌افزاید و آن را به گنجینه دائمی دانش و فرهنگ راه می‌دهد. آنچه از بوته آزمایش موفق به درمی‌آید، جذب گنجینه سنتها می‌شود و در آن هنگام، تغییر دادن آن بسیار دشوار است. با سنتها نمی‌توان سرسری برخورد کرد. آنچه به صورت سنت درمی‌آید، چنان با تار و بود وجود مردم پیوند دارد، که هرگونه کوششی در جهت تغییر آن ناشی از ساده‌گیری مکانیسمی است که ریشه در اعماق دارد.

□ ما کم و بیش در جریان تلاشهای شما برای گردهم آیی موسیقیدانان و تدوین اصول و قواعد موسیقی سنتی هستیم و می‌دانیم یکی از هدفهای شما تدوین و انتشار کتابهای کلیدی و اساسی موسیقی، از جمله ردیف موسیقی ایران است. از سوی دیگر این روزها شاهد چاپ کتابی تحت عنوان ردیفهای میرزا عبدالله با نت نویسی ژان دورینگ [فرانسوی] هستیم که در مجامع هنری با واکنشهای متفاوت و مختلفی روبرو شده است. با توجه به مطالبی که بیان کردید، بجاست نظر شما را در این زمینه جویا شویم.

■ چاپ و انتشار این کتاب عمیقاً مرا شگفت زده کرد. می‌خواستم بگویم متأثر، اما گفتم شگفت زده، چون راستش باورم نمی‌شد که چنین کاری با این



□ یکی از ارکان اصلی موسیقی شرق «بداهه نوازی» است؛ شاید بسیاری از مردم ندانند که در شرق ارزش يك نوازنده برجسته با بداهه نواز برابر با يك آهنگساز برجسته در غرب است.

□ ما، در تاریخ موسیقی خود چهره های شاخص و توانایی داشته و داریم؛ متأسفانه خودباختگی ملل مشرق در برابر غرب باعث شده است که ارزشهای خودمان را از دریچه چشم غربی ها ببینیم و با معیارهای زیبایی شناسی غربی به مظاهر هنری خودمان نگاه کنیم.

□ «نصرت فتحعلی خان» خواننده پاکستانی را همه دنیا می شناسند، از سوی دیگر، ما «شجریان» را داریم که نه تنها خواننده ای است در مقیاس ملی، بلکه خواننده ای در سطح جهانی است.

□ هیچ کس در زمان حال نمی داند که کدام يك از تجربه ها و کنکاشهای امروز به صورت «سنت» باقی خواهد ماند؛ «سنت» حاصل انتخابهای بسیار دقیق است؛ این انتخابها از صافی زمان می گذرند و آزمون دشواری را از سر می گذرانند و ظاهراً فقط ذوق و پسند و باورهای مردم است که حرف آخر را می زند و چیزی را به مجموعه سنتها می افزاید و آن را به گنجینه دانش و فرهنگ راه می دهد.

کاستیها و با همه تبعات و ابعاد و پیامدهای آن، توسط يك مؤسسه معتبر دولتی چاپ و منتشر شود.

□ آیا آزرده خاطرید؟

■ متحیرم! آخر در روزگاری که جامعه ما این همه بر مقوله «خود باوری» و «بازگشت به خویش» تأکید دارد و مردم ما تجربه عظیمی را پشت سر گذاشته اند، چرا باید فلان مؤسسه موسیقی ما را به روایت يك فرد بیگانه عرضه کند؟ و ناخواسته بلندگوی تبلیغاتی نمی دانم کدام جریان...؟ آخر در تمام این سرزمین پهناور، هیچ آدمی نبود که به این کار بپردازد؟ این درخت سایه گستر موسیقی سنتی که علت وجودیش ریشه داشتن در بطن این فرهنگ دیرپاست، چرا ناگهان و چه شده است که در باغ همسایه روئیده است؟ نکند مرغ همسایه غاز است و حالا که آنها [فرانسویها] برداشته اند ردیف میرزا عبدالله ما را چاپ کرده اند، باید غرق مباحثات و افتخار هم باشیم؟! باز همان آثار و تبعات حقارت فرهنگی! بگذارید آب پاکي روی دستتان بریزم! از شما می پرسم: وقتی فلان دانشجو یا محقق خارجی می خواهد درباره موسیقی سنتی ما تحقیق کند و به این کتاب می رسد، پیش خودش چه می گوید؟ نمی گوید توی این کشور باستانی با این فرهنگ پر از اندیشه و باور و پیرایه و غنی، يك نفر آدم محقق پیدا نشد که این ردیف را تدوین کند؟ یعنی این فرهنگ عظیم و غنی این خاصیت را نداشت که اصول و قواعد «موسیقی سنتی خود» را «خودش» بنویسد، با مهر و نشان خودش؟ این را می گویند افتادن در سیاستهای بی رسم و راه، گرچه شواهد نشانگر آن است که انتشار این اثر، ابتدا «اتفاقی» نیست می توان ساعتها به تحلیل و تحلیل این قضیه پرداخت. آخر در روزگاری که يك قطعه موسیقی برای پخش به ساعتها شور و مشورت نیاز دارد و همه جا بازار شورا گرم است و شما می دانید که بسیاری از آثار محققان ما اینجا و آنجا خاک می خورد، چگونه ناگهان يك ارگان انتشاراتی رسمی، چاپ و انتشار کتاب مهمی را بشارت می دهد و باد به بوق نویسنده خارجی آن می اندازد.

این اثر را من از قماش نوعی «واردات فرهنگی» می دانم که تصادفاً خودمان از نوع مرغوبترش را داریم، تصور من این است که متأسفانه

خویشی با موسیقی ما می زند و حتی اسلام هم می آورد، به جای خودش؛ و اما آخر تبعات این اقدام آیا دامن ارزشهای ما را لکه دار نمی کند؟ آنها می خواهند بگویند که ما فرهنگ شما را بهتر از خودتان می شناسیم! و در این صورت، اگر نیک بنگریم، شرم آور است. و کسانی که سالهاست می کوشند حقارت فرهنگی خود را در پس نامهای فرنگی پنهان کنند و انگار از آنچه هستند شرم دارند و با رنگ و لعاب دادن به گفتار خود و ته لهجه های فرنگی، می کوشند خود را بزرگ و مهم جلوه دهند، گمان می کنند هر رویدادی الزاماً باید از آن سوی مرزها اتفاق بیفتد ولو آنکه «کار»، اساساً در حیطه ارزشهای ملی ما باشد، البته این را هم اضافه کنم که جای خوشحالی است که دورنگها بیایند درباره هنر و فرهنگ ما تحقیق کنند و حاصل پژوهشهای خود را چاپ و منتشر کنند. اما نخستین شرط این اقدام، تسلط و آگاهی محقق و درستی و صحت نظرات آنهاست. این کتاب «ردیف موسیقی سنتی ایران» از نظر اطلاعات تاریخی با کاستیها و لغزشهای فراوانی روبروست و در نت نویسی هم غلطهای فاحشی دارد. نت نویسی این ردیف، در واقع تز دانشجویی دورنگ در دانشگاه تهران در سالهای دهه پنجاه است و با توجه به این که آشنایی با مقدمات و اصول و دقائق موسیقی سنتی به سالها وقت نیاز دارد، پیداست که چنین اثری، تا چه حد از يك اثر پخته و قوام یافته فاصله دارد. پرسش من این است که چرا انتشارات سروش، باید پایان نامه يك دانشجوی فرانسوی را با چنین آب و تابی، با عنوان ردیف موسیقی سنتی، یعنی به تعبیری شناسنامه موسیقی ایران چاپ و منتشر کند؟ جست و جوی او در وادی موسیقی ایرانی، در فرجام، چیزی در حد مرحله «طلب» است. این به آن می ماند که سالک نخستین کوی هنر، از تجربه وصول به حق دم بزند و در این صورت، پیداست که نتیجه کار چه از آب در خواهد آمد... و خلاصه، «يك دهان خواهم به بهنای فلک!»

□ بقیه حرفها را با اجازه شما بگذاریم برای فرصتی دیگر، با انتظار رسیدن دیدگاهها و نظریات دیگر، صمیمانه متشکریم.

آنچه به این وارده فرهنگی وجهه می دهد، همان برجسب فرنگی آن است وگر نه معلوم نیست حکمت یالغه و فلسفه وجودی این کتاب در چیست؟ دسته گل سروش، نشان از خودمحوری مؤسساتی دارد که از ابتدایی ترین وظائف فرهنگی خود یعنی مشاوره با اهل فن و تخصص بی اطلاعند. آخر مگر این همه موسیقیدان که سالها در عمیقترین لایه ها و زوایای موسیقی ایران حضور داشته اند و با دقائق کار آشنایی دارند، مرده اند که ردیف سنتی میرزا عبدالله «ما» را آقای ژان دورینگ که دانشجوی سابق دانشکده هنرهای زیبا بود و اصول و قواعد موسیقی را از شاگردان اساتید آنجا آموخته بود، بنویسد. من البته به سهم خود زحمات آقای دورینگ را قدر می نهم، اما اقدام مؤسسه انتشاراتی سروش را نوعی اهانت به موسیقی «خودمان» و اهل آن می دانم، این چه پدری است که از فرزندان برومند خود حمایت نمی کند، و حتی قدر بزرگان خود را هم نمی داند؟ ظاهراً حالا که کسی به کسی نیست، از کجا که فردا «دستور زبان فارسی» را هم فرنگیها بنویسند! من یکی که این اهانت را تحمل نمی کنم. این که آقای دورینگ دم از قوم و

□ ما نیازمند بازنگری و ارزیابی ارزشهای واقعی خود هستیم؛ باید بدانیم کجا ایستاده ایم و که هستیم و در رویارویی و مواجهه با فرهنگها از چه قابلیتها و توانایی هایی برخورداریم.

□ امروزه موسیقیدانان و آهنگسازان بزرگ چشم به تمام دنیا و دردها و مسایل مشترک انسانی دارند و به هیچ وجه خود را در قالبهای بسته محدود نمی کنند.

□ متأسفانه تقسیم بندی موسیقی به علمی و غیر علمی این توهم را برانگیخته که موسیقی ملل مشرق و از جمله موسیقی سنتی ایران «غیر علمی» است، در حالی که هر موسیقی، اصول و قواعد ویژه خود را دارد و اطلاق موسیقی علمی و غیر علمی از بیخ و بن نامربوط است.